

بهره برداری تاریخی از کشفیات باشستان شناسی در افغانستان

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

افغانستان از نظر تحقیقات باستان شناسی کشوری غنی است. غنی نه از نظر کمیت بلکه غنی از نظر کیفیت، زیرا از روزگاران باستان تا دوره تیموری و کورگانی شواهد و بقایائی در دست داریم که بر مظاهر عمرانی، فرهنگی، هنری و ادبی کشور ما روشنی می اندازد.

با اینکه از عمر باستان شناسی علمی و اصولی در افغانستان در حدود ۵۰ سال میگذرد و این مدت برای روشن ساختن سوابق چند هزار ساله سرزمینی چون افغانستان کافی نیست و باید گفت که ما هنوز در آغاز کار هستیم، باز هم کاوش ها و تحقیقاتی که در بیش از ۳۰ نقطه مختلف مثل: هده، بامیان، ککرک، شترک، کوتل خیرخانه، فندقستان، سمنگان، قندوز، بلخ، غزنه، لشکرگاه، پنجوائی، شمشیرغار، مندیگک، پایتاه، ساکا، کمه دکه، صدق آباد، سرخ داغ، سفید داغ، چکری، گلدره، تپه مرنجان، خلم، گردیز، و غیره بعمل آمده و آثاری از هر جا کشف شده است. مجموعه این کاوش ها موزه کابل را یکی از غنی ترین موزه های مشرق زمین ساخته و جایگاه مخصوصی در مطالعات هنر و فرهنگ جهانی به آن داده است.

شبهه ئی نیست که پارچه های باستان شناسی هر کدام بجای خود دارای ارزشی است ولی ارزش واقعی همان ارزش معنوی است که یک پارچه بحیث یک سند معتبر بر گوشه ئی از گوشه های تاریخ روشنی می اندازد. بدین ترتیب مجموعه آثاری که در نتیجه کاوش ها از نقاط مختلف فوق در موزه کابل جمع شده در روشن ساختن مراتب تاریخی، هنری و فرهنگی بسیار مؤثر است.

وجه اختصاصی آثاری که در نتیجه حفاری از سرزمین افغانستان پیدا شده است علی العموم علاوه بر اهمیت محلی، اهمیت آفاقی و جهانی هم دارد و نقش افغانستان را در چهار راه قلب آسیا بین هند و ایران و آسیای مرکزی و چین مجسم میسازد. در این مورد گفتار «تاین بی» مؤرخ معاصر انگلیس در مورد افغانستان صدق میکند. او میگوید: «افغانستان یکی از آن خطه های جهانی است که هر چه را که از ماورای افق اطراف خود فراگرفته با احساسات مدنی و هنری خود حل و مزج کرده و صورت حل و مزج شده را به نام های دیگری به افق های اطراف پراکنده نموده است.» از روی کاوش هائی که در زمینه قبل التاریخ و «پروتو هیستوار» (ادوار قدیمه تاریخی) در دامنه های شمال و شمال شرقی هندوکش در «آق کپرک» و «قره کمر» (حوالی سمنگان) بعمل آمده، معلوم شده است که در دوره های قدیم حجر بین ۵۰ تا ۳۰ هزار سال ق.م. در غارهای

هندوکش مردمان کوه نشین شکاری زندگانی میکردند که با آلات و افزار سنگی غیر صیقلی به شکار قوچ های کوهی و دیگر حیوانات وحشی امرار حیات می نمودند.

کاوش هائیکه در تپه «مندینگک» در ۵۰ کیلومتری شمال قندهار بین حوزه ارغنداب و هیرمند بعمل آمده وانمود میسازد که در اواخر دوره جدید حجر غارنشینان هندوکش در کرانه های رودخانه های بزرگ چون هیرمند و هری رود و آمو دریا و ارغنداب و سند فرود آمده و به ساختن خانه های گلی پخته ئی شروع کرده اند و مراحل خانه سازی را با خشت خام پیموده اند. پهلوی افزار سنگی، افزار استخوانی و مفرغی هم پیدا کرده اند و بتدریج جای ظروف سفالی ابتدائی خشن و کلفت را ظروف نفیس منقش و مصور گرفته است. مندینگک با ارتفاع ۳۰ متر از روی جلگه ۱۳ مرحله مختلف زندگانی دوره مفرغ را در طی 3 هزار سال پیش از میلاد بما معرفی میکند. مدنیت این دوره حوزه ارغنداب و هیرمند یکطرف با مدنیت «موهنجو دپرو» و «هره په» در حوزه «اندوس» (سند) و از جانب دیگر با شواهد زندگانی بومیان تپه های «سیالک» و «حصار» در ایران و از طرفی هم با آثار مکشوفه از تپه های سواحل راست آمو دریا در ماورالنهر (تاجکستان و ازبکستان) شباهت هائی بهم میرساند و نشان میدهد که حتی در روزگاران قدیم 5 هزار سال قبل طرز زندگانی و روش هنری مردمان دوره قدیم افغانستان با حوزه های سند و آمو دریا و قسمت های شرقی ایران شباهت هائی داشته و عامل ارتباط میان این مردمان در دوره مفرغ بشمار میرفته است.

از روی سرود های «ویدی» و «اوستائی» و مخصوصاً از روی فصل جغرافیائی «وندیداد» که در آن ۱۶ قطعه خاک پاک اوستائی تذکار یافته، چنین استنباط میشود که آریاها قبل از مهاجرت به خاک های افغانستان، هند و ایران بین رود آمو و سیر دریا در «اران وج» زندگانی میکردند و در حوالی ۱۵۰۰ سال ق.م. شاخه ئی بطرف غرب به کرانه های دریاچه خزر رفته و از گوشه های شمال غربی به خاک های ایران کنونی فرود آمده اند و شاخه دیگر از راه «سغده» (سغدیان) و «مورو» (مرو) وارد «بخدی» (بکتریان) شده و بعد به ترتیبی که سایر قطعات اوستائی نشان داده است، در ماحول هندوکش در تمام افغانستان پراکنده شده و از طریق دره های «کابل»، «کرم» و «گومل» که اسمهای آنها در سرود ویدی ثبت است، به کرانه های رود سند رسیده و از آنجا در ماورای شرقی رودخانه مذکور به خاک های «سپیته سندهو» یا «هیته هندو» یا «هفت دریا» یا «پنجاب» کنونی پراکنده شده اند.

از روی فصل جغرافیائی «وندیداد» اوستا واضح معلوم میشود که آریائی ها در دوره اوستائی از «آمو دریا» تا «اندوس» یعنی رودخانه سند منبسط بودند و «زردشت» که از سلسله و از احفاد «ریشی های» عصر ویدی آریانا (افغانستان) بود بحیث «رفورماتور» (اصلاح طلب) مذهبی، اجتماعی و سیاسی در «بلخ گزین» در حوالی ۱۰۰۰ ق.م. ظهور کرد و جامعه قبیلوی و عشیروی آریائی باختاری را به اجتماع متمرکز رهنمونی کرد و در آبادی و سرسیزی کشور و اصلاح اخلاق و پندار و گفتار مردم صرف مساعی زیاد نمود تا اینکه حین پیکار با «تورانی ها» در بلخ بقتل رسید.

با اینکه متن اوستای اصلی و اولی متأسفانه در دست نیست، از روی اوستای متشکله و جمع شده عصر ساسانی هم استنباط میتوان کرد که آریاهای عصر اوستائی در خاک های اوستائی یعنی بین آمو دریا و سند، بخصوص در شمال هندوکش تشکیلات سیاسی و پادشاهی داشتند و خاطره «پاراداتا» یعنی «پیشدادیان بلخی» و «کاوی» یا «کیانی» و شاهان دودمان «اسپه» به مؤرخان و شعرای اسلامی بلخ رسیده است چنانکه خود زرتشت در عصر حکمفرمائی «ویشناسپه» پادشاه بلخ در این شهر آئین و اصلاحات خود را ظاهر و عملی کرد.

متأسفانه منابع اوستائی بعد از ذکر «گشتاسپه» و پسرش «سپنتو داتا» یا «سفید داد» چیزی نمیگوید و چند قرن خلائی در بین است که ناچار عجالاً با خاموشی از آن باید گذشت تا اینکه دودمان «هخامنشی» در فارس (ایران کنونی) ظهور میکند و در خاک های کشور ما هم در ماحول هندوکش پیشروی و فتوحاتی میکنند. سپس اسکندر مقدونی دست بکار میشود و امپراطوری هخامنشی سقوط میکند. رونس آریائی در حوزه های هریرود و فراه رود و بلخ آب علیه اسکندر در آریانا (افغانستان کنونی) میجنگد و «بوسوس» یکی از امرای باختری (بکتریانی) در بلخ اعلان سلطنت میکند و در طی جنگ علیه مقدونی ها کشته میشود. اسکندر که مشکلات ارضی و شدت مقاومت آریاها را می بیند ۷-۸ قلعه جنگی برای سربازان خود میسازد که به صفت اسکندریه های «هری» (هرات)، «پروفقازی» (فراه)، «اراکوزی» (قندهار)، «پاراپامیزوس» (قیروان) و «بکتری» (بلخ) و غیره شهرت پیدا میکنند. جمعی از یونانی ها در این اسکندریه ها مسکن می گزینند و سلطنت مستقلی در ۲۵۰ ق.م. در بلخ تشکیل میدهند. آنها هم در طول دو صد سال سلطنت میکنند و هم کم کم با باشندگان محلی حل و مزج میشوند. آریانا (افغانستان) در بین زمان شکل یک «هلاذ آسیائی» (یونان آسیائی) بخود میگیرد که ذوق و هنر و رسم الخط یونانی با ذوق و هنر و فرهنگ محلی ممزوج و ممتزج میگردد.

معاصر همین زمان با مبلغانی که «آشوکا»، یکی از پادشاهان هندی، دودمان «موریا»، به آریانا میفرستد، دیانت بودائی منتشر میشود و هزار سال دوام میکند. نیمه شمالی-شرقی افغانستان بدین دیانت میگراید و جای پرستش «ناهید» و «مهر» و آئین «زردشتی» را در این حصص آئین بودائی فرا میگیرد.

دوره اول باستان شناسی در افغانستان از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۷ بیشتر به کاوش و حفاری در معابد بودائی در نقاطی مانند: هده، پایتاوه، بامیان، ککرک، شترک، فندقستان، تپه مرنجان و غیره میگردد و از این نقاط و چندین محل کوچکتر دیگر هزارها مجسمه های زیبا و آثار گرانبهائی بدست می آید که قسمت اعظم آن در موزه کابل موجود است.

چون در این مجسمه ها که از دره کابل تا پشاور پیدا شده ذوق و سلیقه یونانی و فلسفه بودائی بهم مخلوط است، معمولاً به آن نام مدرسه «گریکو بودیک» یا «یونانوبودائی» را داده اند و آنرا به صفت مدرسه «کوشانی» هم اخیراً مسمی کرده اند و با نفوذ «ساسانی» از ایران و نفوذ «گوپتا» از هند جلوه های دیگری هم پدید آمده که به صفت «کوشانو ساسانی» و «کوشانو گوپتا» خوانده شده میتوانند.

از نتایج حفريات معبد «سرخ کوتل» در شمال هندوکش بهره برداری های زیادی در تاریخ مذهبی، هنری و ادبی افغانستان و کشور های مجاور هند و ایران میتوان کرد. سرخ کوتل که معمولاً به صفت «آتشگاه» خوانده شده، آتشگاه مخصوصی بود که قدرت دودمان سلطنتی کوشانی های بزرگ در آنجا تجلیل میشد. احتمال دارد که در آنجا «معبد میترا» یا «پرستشگاه مهر» هم بوده باشد. همانطور که موجودیت هنر «پارتی» یا «اشکانی» در بین تازگی ها کم کم در ایران به اثبات رسیده، موجودیت هنر «کوشانی» در افغانستان هم ثابت گردیده است. سرخ کوتل و هیكل تراشی ها و روش معماری آن در تبارز این دو مدرسه بسیار دخیل است و موضوع چگونگی هیكل تراشی های «ماتور» (جنوب دهلی) را هم حل کرده است. با شباهت های عجیبی که میان هیكل های سرخ کوتل و مجسمه های «ماتور» موجود است، بلا شبهه حکم میتوان کرد که مدرسه کوشانی در تمام ساحه قلمرو آنها از کرانه های آمو دریا تا کرانه های جمنا منبسط بوده است.

سرخ کوتل به ما سنگ نبشته های متعددی داده و حیرت اینجاست که سه متن از یک نبشته بدست آمده است. زبان این کتیبه ها یک زبان محلی شمال هندوکش است که آنرا بار اول پروفیسور «هیننگ W. B. Henning» در لندن به صفت «زبان باختری» یا «بلخی» یاد کرده و در قطار زبان های متوسط افغانستان زبان نوینی بشمار میرود که مجالست زیاد با «سغدی» و «تخاری» و «خوارزمی» دارد و در تشکل زبان های «پشتو» و «دری» نقش مهمی داشته است. این زبان در تمام دوره کوشانی های بزرگ در سه قرن اول مسیحی در شمال افغانستان معمول بود. رسم الخط این سنگ نبشته ها «یونانی» است و این اولین زبان محلی افغانستان است که به رسم الخط یونانی نوشته شده است.

دوره کوشانی های بزرگ در تاریخ قدیم افغانستان دوره بزرگی محسوب میشود. تعلقات سیاسی و بازرگانی دولت کوشانی بطرف شرق با امپراطوری «هان» های چینی و بطرف غرب با رومی ها برقرار بود.

در ۶۰ کیلومتری شمال کابل خرابه هائی داریم بنام «بگرام» که در دوره های پیش از اسلام چندین قرن پایتخت کشور محسوب میشد. وجود عاج های هندی و ظروف شیشه ئی و ظروف لاک چینی در داخل یک اطاق در بگرام، بسط معاملات بازرگانی را از طریق راه ابریشم و شاخه های فرعی بطرف شبه نیم قاره هند و پاکستان مجسم میسازد.

یکی از علل سقوط اقتدار کوشانی ها به قدرت رسیدن ساسانی ها است که با فتوحات خود تا بگرام و کابل هم رسیدند. در تصاویر رنگه بودائی بامیان، ککرک و فندقستان نفوذ هنری ساسانی مشهود است. با تأثیر سبک «گوپتا»ی هندی در پیکر سازی فندقستان نفوذ ساسانی را حتی در معبد برهمنی قرن ۷ کوتل خیرخانه (معبد آفتاب پرستی سوریا) هم میتوان یافت و این روش ها در عالم هنر به صفت سبک «کوشانی ساسانی» یا «ساسانو بودائی» خوانده شده است.

بقایای حفاری برخی دوره های اسلامی در افغانستان موجود است. تنها تذکار نام شهرهائی مانند: بلخ، هرات، غزنه، بست، فاریاب، گردیز، فیروزکوه، سمنگان و کابل

جهانی از فرهنگ و فلسفه و هنر دوره اسلامی را بیاد می آورد. مربوط به این دوره ها هنر باستان شناسی کار زیادی نکرده جز در دو جا یکی در «لشکرگاه» و دیگری در «غزنه» که هر دو مربوط به دوره غزنویان است.

لشکرگاه جایگاهی است در پهلوی خرابه ها و بالاحصار و طاق معروف «بست»، در محل تلاقی رودخانه های «هیرمند» و «ارغنداب». در اینجا سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود اول بناهای زیادی مرکب از کوشک ها و باغ های شکار و مساجد و غیره آباد کرده بودند و کاخ «لکان» قصر بزرگ و مجلی بود که آوازه شکوه و زیبایی داخلی و خارجی آن از خلال نوشته های ابوالفضل بیهقی، امیر فرخی و عنصری در نظم و نثر بگوش ما میرسد. باستان شناسی با کاوش های دامنه دار گفته های مؤرخان و شعرای ما را به ثبوت رسانید. آنچه بیشتر قابل ذکر است مجموعه تصاویر رنگه دیواری است که دسته ئی از محافظان گارد خصوصی سلطنتی را به بلندی قامت طبیعی نشان میدهد. از روی این تصاویر معلوم میشود که سربازان غزنوی خفتان های ابریشمی می پوشیدند که پارچه آن اصلاً در «کاشان» ایران ساخته میشد.

سبک نقاشی ثابت میسازد که روش نقاشی غزنوی پیش از اسلام (بودائی) از میان نرفته است. میان تصاویر رنگه عصر غزنوی و تصاویر رنگه دیواری «پنجه کنت» در ازبکستان و تصاویر بودائی فندقستان (دره غوربند) که نفوذ ساسانی در آن مشهود است، شباهت های زیادی موجود است و معلوم میشود که با تغییر دیانت روح هنر کمافی السابق بر جا و برقرار مانده است.

آخرین حرفی که در ذیل این یادآوری های پراکنده دارم و به حساب بهره برداری تاریخی از کشفیات باستان شناسی در افغانستان حساب میکنم، کشف «منار جام» است. این منار در محل تقاطع رودخانه های جام و هری رود، در شمال «چشت» و «شهرک» که در عصر سلطنت سلطان غیاث الدین غوری بنا یافته و وجود آن، محل و موقعیت «فیروزکوه»، پایتخت ملوک جبال غور، پادشاهان غوری افغانستان، را تثبیت میکند. این منار در حدود ۶۰ متر بلندی دارد و زیباترین آبدۀ اسلامی افغانستان است و خواهر قطب منار دهلی بشمار می آید زیرا این منار هم بعد از فتوحات سلطان معزالدین غوری، برادر سلطان غیاث الدین غوری از طرف قطب الدین ایبک یکی از غلامان و صاحب منصبان وی به طرز و نمونه منار جام اعمار شده است. / این نوشته در شماره پنجم، سال چهارم مجله ایرانی «وحید» (۱۳۴۶) به نشر رسیده بود. متأسفانه اکثر نام ها در آن مجله با اشتباهات درج شده بود که اینک تصحیح شده اند. /